

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به اینکه مرحوم نائینی قدس الله سره در بحث اجازه‌ی در فضولی بحث کشف و نقل را مطرح فرمودند و احتمالاتی که در باب کشف و اینها بود را در باب کشف حقیقی و کشف حکمی و اینها را مطرح فرمودند. ایشان خلاصه‌ی بحثی که می‌خواهند قبول بکنند آخرش حالا من از وسط‌هایش بگویم کشف را می‌خواهند قبول بکنند سر این که این آقایان کشف را قبول کردند قبول روایت محمد بن قیس است و آن روایتی که برای ابو عبیده هست بعد لذا ایشان نکته‌ی فنی که، من آن نکات فنی را الان، ایشان می‌گویند ثبوت الواسطة التي يعبر عنها

اولا ایشان در صفحه‌ی ۶۱ جلد اول: فظهر مما ذكرنا، البته ایشان در قبلیش یک نکته‌ای بود فرق گذاشتند بین اجازه و بین مثلا به اصطلاح ابراء مرتهن مثلا این دو تا را با هم فرق گذاشتند مثل اجازه را گفتند که این می‌شود بگوییم ناظر به سابق است انجام امر سابق است اما این جور چیزها انجام امر سابق نیست عرض کردیم اینها واقعا با هم فرق می‌کنند نکته‌اش هم این نیست که ایشان فرمودند فظهر مما ذكرنا ان هذه الشروط التي تتعلق بانفاذ السابق، این انفاذ عقد، كإجازة المالك والغرماء والمرتهن والورثة فيما زاد على الثلث، والشروط التي تقتضي صحة العقد السابق: كإبراء المرتهن، وفك الرهن الرهانة، وإخراج الزكاة من المال الزكوي أو من غيره حكمها حكم سائر الشروط التي لا ترجع إلى إنفاذ العقد، اینها معنایش انفاذ عقد نیست بل هي بنفسها من أركان المعاملة.

این مطلبی که ایشان فرمودند این مواردی که ایشان فرمودند فرق می‌کند دیگر من توضیحاتش را عرض کردم در جایی که مرتهن ابراء دین بکند این در حقیقت آن بیع تام بوده بیع مشکل نداشته رهن ملک خودش بوده فروخته من یکی‌اش را توضیح دادم دیگر بقیه‌اش را هم آقایان حساب بکنند با رهن که فروخته بیعش تام است فقط چیزی که بود یک حقی به این تعلق گرفته بود حقی بود و آن حق استیثاق بود می‌توانست مرتهن برای دینش یک وثیقه داشته باشد یک حقی بود بیش از حق چیزی نبود حالا اگر مرتهن بگوید آقا من دینم را بخشیدم دیگر احتیاجی به وثیقه نیست دیگر و الا آن بیع تام بود مشکل ندارد یک حقی بود یک مانعی بود مانع برداشت ایشان می‌گویند اینها ارکان معامله هستند اجازه هم همینطور، لکن این طور نیست نه. اجازه انفاذ امر سابق است، اما ابراء مرتهن اجازه‌ی عقد، اصلا ناظر به عقد ایشان نیست نکته‌ای به عقد ایشان ندارد این دو تا با همدیگر فرق می‌کنند.

غرضم اینکه مرحوم نائینی ابراء مرتهن را با اجازه هر دو را به معنای انفاذ عقد سابق گرفتند. عرض کردیم انصافش فرق می کند در ابراء مرتهن اصلا ناظر به عقد نیست آن یعنی بر فرض هم مثلا به او گفتند باشند آقا فروخت بگوید خیلی خوب من هم حالا اما این ناظر به این نیست که عقد او را درست بکند این خودش یک مطلبی است حقی بوده یعنی آن عقد یک مطلب صحیح بوده از مالک صادر شده هیچ مشکلی نداشته فقط یک مانعی بوده است، آن مانع وثیقه بودن این وثیقه بودن الان با ابراء مرتهن از بین می رود به انتفاء موضوع سالبه به انتفاء موضوع است چون دین نیست که وثیقه بخواهد داشته باشد وقتی که دین خودش را بخشید اما این ناظر به عقد نیست خوب دقت بکنید.

مرحوم نائینی می گوید مثل اجازه است اینها از ارکان معامله هستند نه مثل اجازه نیست اجازه ناظر به عقد است می گویند آقا دو روز قبل گاو شما را فروختم به این قدر می گوید آن عقد را من اجازه دادم این خوب نافذ است انفاذ است انصافا این دو تا با هم دیگر فرق می کند یک عقدی سابق واقع شده عقد ناقص است ایشان می خواهد آن عقد را تنفیذ بکند عقد را تکمیل بکند این یک چیزی است. یک چیز اینکه نه آن عقد کامل است مالک فروخته یک حقی فقط تعلق پیدا کرده بود که جلوی این بیع را می گرفت آن حق خود به خود منتفی شد نه اینکه آن حق را ساقط کرد. اصلا خود به خود منتفی شد دینی الان باقی نمانده است.

یا مرتهن آمد گفت آقا من اصلا وثیقه نمی خواهم گفت وثیقه نمی خواهم، نمی خواهد بگوید عقد تو درست است وقتی مانع برداشته شد این می شود جزء رکن معامله می شود قبول کرد دقت کردید؟ وقتی مانع برداشته شد این را می توانیم حساب کنیم اما این تنفیذ عقد سابق نیست، حالا به هر حال مرحوم نائینی می گوید اینها همه به منزله ی انفاذ عقد سابق هستند، این مطلب ایشان را هم قبول نکردیم، خلاصه اش این است که ایشان می فرمایند تمام اینها مثل قبض در صرف و سلم مقتضی القاعدة اینجا فیهما دارد بله در هر دو یعنی هو النقل، لا الكشف الحقيقي، ولا الواسطة اصلا کشف درش معنا ندارد.

در مثل قبض کشف اصلا معنا ندارد در آنجا اصلا معنا ندارد جزء است رکن است، عرض کردم من توضیحاتش را عرض کردم ما در معاملات کلا سه جور قبض داریم چون اینها را ننوشتند. یک: یک جور قبضی داریم که خود عقد با او محقق می شود مثل رهنی که عقد مادی باشد توضیحاتش گذشت. دو: قبضی داریم که تمامیت عقد با اوست یعنی نقل و انتقال و ملک و اینها با اوست مثل در باب هبه اگر گفت وهبتک خود عقد انجام شد اما او وقتی مالک می شود که قبض بکند تا قبض نکرده مالک نمی شود، عقد تام است اما ملکیت به قبض است. سوم: قبضی داریم که انتقال ضمان است مثل باب بیع است اگر قبض نکرده باشد هنوز در عهده ی مالک است، بایع است

وقتی در عهده‌ی مشتری می‌آید انتقال عهده است. ما سه جور قبض داریم قبض یک جور نیست، این گاهی دقت نمی‌شود در مطالب، می‌گویند قبض است خیال می‌کنند یکی است نه اینها فرق می‌کند.

این مساله‌ای را هم که ایشان فرمودند آن ابراء و اینها هم از این قبیل است فک رهانه و اینها تنفیذ عقد سابق نیستند اما در باب اجازه تنفیذ است. ایشان می‌گویند اگر ما باشیم و طبق قاعده انصافش این است که قاعده اقتضا می‌کند نه اینکه ایشان بگویند مرحوم شیخ هم می‌گوید که قائل به نقل بشویم، بگوییم از این لحظه‌ای که اجازه داد ملک حاصل می‌شود تمام سبب اجازه است آن سبب ناقص بود این، عرض کردیم ما باشیم و طبق قاعده این مطلب درست نیست و توضیحش را دادیم باز هم الان توضیح عرض کردیم.

می‌ماند کشف حکمی، مرحوم نائینی نکته‌ی، البته آقایان هم دارند خوب ایشان چون جمع و جور کرده، ایشان می‌فرمایند کشف حکمی باید با دلیل بیاید تا دلیل نباشد ما کشف حکمی را نمی‌توانیم اثبات بکنیم یعنی کشف حکمی طبق قاعده نیست، طبق قاعده فقط نقل است، اگر روایتی آمد دلیلی آمد قائل به کشف حکمی می‌شویم اگر نیامد نه، آن وقت چون دلیل ما دو تاست یکی روایت محمد بن قیس یکی هم روایت آن تزویج صغیره در اینجا از این دو تا روایت هم ما اگر باشیم کشف حقیقی در می‌آید کشف حکمی در نمی‌آید این خلاصه‌ی نظر ایشان.

و لذا آقایان آمدند چه کار کردند آمدند چون روایت ادعایش کشف حقیقی بود از آن طرف هم خلاف قاعده است برای جمع بین این دو تا گفتند کشف حکمی، جمع کافی نیست باید دلیل بیاید بر کشف حکمی یک دلیلی بیاورد که کشف حکمی این مثل همان که لا عتق الا فی ملک از آن طرف هم مثلاً گفت به اینکه من اشتری اباه ینعتق علیه از آن طرف هم داریم که به اصطلاح انسان لا یملك اصوله یعنی انسان پدرش را مالک نمی‌شود لذا آقایان گیر کردند وقتی رفت پدرش را خرید یا ملکش می‌شود یا نمی‌شود اگر ملکش شد آن که می‌گوید لا یملك ابویه با آن نمی‌سازد، اگر ملکش نشد لا عتق فی ملک ینعتق علیه یعنی چه؟ آزاد می‌شود، خوب آزاد بخواهد بشود اول باید ملکش بشود تا بعد آزاد بشود، ملکش بشود با آن که لا یملك ابویه نمی‌سازد، ملکش نشود با لا عتق الا فی ملک نمی‌سازد دقت کردید؟ این آقایان

لذا عرض کردیم جمع کردند بین مجموع سه تا دلیل به این نحو اسمش را گذاشتند دلالت اقتضاء، دلالت ایماء و اشاره و انواع دلالات این جوری این جمع بین ادله این طور شد فکر می‌کنم این نحوه‌ی جمع را هم اول کسی که ما داریم مرحوم میرداماد دارد نیامدند بگویند خوب تعبد داریم اینجا با اینکه ملک نمی‌شود لکن آزاد می‌شود این حکم شرعی است، تعبد شرعی است، تعبد خاص، خوب متعارف

فقهاء این بود اینها می خواستند حسب قاعده درستش بکنند لذا گفتند اگر پدرش را خرید آنا ما ملکش می شود این ملک آنا ما هم فایده اش فقط همین است که آزاد بشود هیچ فایده ی دیگری ندارد ، هیچ فایده ای از آثار ملک برش بار نمی شود این ملک آنا ما این به خاطر جمع بین ادله است .

مرحوم نائینی می گوید جمع بین ادله برای کشف حکمی کافی نیست دلیل باید بیاید ، باید دلیل بیاید که کشف حکمی ، آقایان گفتند جمع بین ادله ، جمع بین ادله به این معنا روایت محمد بن قیس کشف حقیقی است کشف حقیقی علی خلاف القاعدة است باید نقل باشد فضولی را هم قبول و لذا آقایانی که فضولی را قبول نکردند راحتند خوب گفتند فضولی باطل است ، دیگر احتیاج به این بحث ها ندارد مثل مرحوم نراقی استاد مرحوم شیخ آن هم که فضولی را باطل می دانند دقت کردید ؟ پس دیگر جای بحث ندارد ، این نکته ی فنی اش این است .

لذا مرحوم نائینی ثبوت الوساطة التي يعبر عنها بالكشف الحكمي تتوقف على دليل ، والأدلة التي أقاموها على الكشف الحكمي لا تستقيم ، فإنه مضافاً إلى أن أعمال التباعد في أبواب المعاملات بعيد این که ایشان فرموده اعمال التباعد در ابواب معاملات بعيد است این مطلب ایشان هم قابل قبول نیست نه هست در باب تباعد هست دیگر احل الله البيع و حرم الربا با اینکه ربا در معاملات عرفی هست حالا به هر حال خیلی دیگر ملا نقطی نشویم با مرحوم نائینی .

أما صحيحة محمد بن قيس فلأن بيان الإمام (عليه السلام) ، عرض کردیم اگر ما باشیم صحیح محمد بن قیس دلالت می کند بر کشف حقیقی اینجا بحث ندارد درش ، سنداً هم روایت معتبر است کتابش هم اصلش کتاب قضایا و سنن بوده شرحش را مفصل دادیم بله روایت محمد بن قیس خلاف قواعد دارد این را نمی شود انکار کرد ، یکی اینکه می گوید اول رد کرد بعد از رد اجازه داد خوب اگر کسی رد بکند در باب فضولی دیگر اجازه فایده ندارد ، اجازه بدهد دیگر رد هم فایده ندارد دقت کردید ؟

یکی اینکه می گوید آقا بچه ام را رها کن می گوید تو بچه ام را رها کن خوب این خیلی عجیب و غریب است چه کسی گفت این بچه ی توست اول کلام همین است وقتی که معامله را اجازه ندارد بچه ی او نیست ، می گوید بچه ی من را رها کن تا بچه ی تو را رها کنم و بعد این چه نحو حکم قانونی است که تو بیا مال یک کسی را بگیر تا بگویی مال من را بده تا مال تو را برگردانم هنوز دادگاه حکم نکرده که این مال اوست اگر دادگاه حکم کرد مال اوست که خود دادگاه باید برگرداند ، اگر دادگاه آمد حاکم گفت این بچه ی اوست خوب خود حاکم برمی گرداند شما بیاید بچه اش را بگیرید تا او اجازه بدهد ، خوب این

می گویم در روایت محمد بن قیس یک امور خلاف ظاهری هست نمی شود انکار کرد یعنی جای انکار لکن خوب از آن طرف هم سندش معتبر است هم مشایخ ثلاثه هر سه آوردند هم کلینی هم صدوق هم مرحوم شیخ طوسی هر سه این را نقل کردند و قاعدتا و عرض کردیم انصاف قصه این است که اگر روایت محمد بن قیس که در باب قضایا امیرالمؤمنین هست حالا لسانش مختلف است در روایات من الان نمی خواهم وارد بشوم جمع بشود ، خیلی هایش الان همین مشکل را دارند نه فقط یکی اگر این یکی بود مشکل نبود آقایان دریکی که می آیند با مشکل روبرو می شوند خیلی هایش همین مشکل را دارند که طبق قواعد جور در نمی آید ولذا حمل بر این شده که بیشتر نکته ای بوده در باب قضا بوده مثلا امیرالمؤمنین می دانستند که این راضی است دروغ دارد می گوید دقت کردید ؟ می دانسته که این عقد درست است این معامله درست است این راه را رفته برای اینکه این مجبور بشود این معامله را اقرار بکند که من اجازه داده بودم دقت می کنید ؟ ممکن است یعنی یک خصوصیتی در باب قضاوت بوده که آن خصوصیات فعلا برای ما مجهول مانده است .

چون این مثل پرونده نویسی است این پرونده

یکی از حضار : اصلا قضیه شخصی است

آیت الله مددی : بله قضیه ی شخصی است .

یعنی آن قسمت هایش مربوط به باب قضا است دقت کردید ؟ آن باب قضا است ، امام می دانسته که این دارد دروغ می گوید راضی بوده بچه اش اصلا فروخته راضی بوده هیچ مشکل نداشته است این برای لج و لجبازی و مثلا می خواسته یک پولی از این در بیاورد یا یک کاری بکند این بازی ها را در آورد لذا امام به او گفت برو بچه اش را بگیر یعنی امام می داند که این بچه ی اوست نه اینکه نمی دانسته است بگویم این ، چون این تقریبا قسمتی که از کتاب هست عرض کردم کتاب سه بخش است یک بخش سنن است ، سنن یعنی مثلا در صلاة چطوری بود وضوء که می گیریم چطوری می گیریم .

مثلا کان رسول الله اذا اراد ان يتوضئ ابتداء کذا این سنن است چون نماز وضوء یک فرائض دارد فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم این فریضه است روشن شد آن که در قرآن آمده است ، سنن آن که پیغمبر اضافه کردند مثلا پیغمبر وقتی می خواستند وضوء بگیرند اول سه بار آب روی صورت مثلا می ریختند این کتاب یک مقدارش سنن است و عرض کردیم من کرارا عرض کردم بحثی را که امیرالمؤمنین با عمر مطرح کردند و اختلافی شد بحث کتابة الحدیث نبود که آقایان نوشتند . حتی بعضی از آقایان به من می گفتند نه آقا مثلا مرحوم آقای بروجردی در درس این طور می گفتند ، گفتم آقایان ما عنایت نفرمودند بحث کتابت ، اینها خیال می کنند عمر بحث کتابة الحدیث را مطرح

کرد دارد عمر كتابة الحديث لكن كتابة الحديث را که اهل سنت گفتند حدیث را ننویسید برای عمر نیست اینها در روایت بخاری هم هست برای ابو سعید خدری است اصلاً ربطی به عمر ندارد .

از پیغمبر ابو سعید خدری نقل کرده که من کتب عنی غیر القرآن شیئاً فلیمحہ ، اگر غیر از قرآن نوشته پاکش بکند ، آن نهی از کتابت را به خود پیغمبر نسبت دادند نه به عمر ، آن که بحث شد بین امیرالمؤمنین و عمر و عمر مخالفت کرد بحث سنن بود نه كتابة الحديث و جمع آوری سنن بود یعنی ما بیاییم سنن پیغمبر را الان روشن بکنیم .

یکی از حضار : سنن غیر از حدیث است ؟

آیت الله مددی : یعنی سنن وضوء ، چون حدیث اعم بود مثلاً با رسول الله می رفتیم در سفر این کار را می کردند مثلاً بلند شدند ، حدیث قضایا بود که نقل می کردند فعل بود کذا بود ، معلوم شد ؟ کتابت حدیث آن است .

یعنی به عبارت دیگر مثلاً من دیدم پیغمبر آمد اینجا این کار را کرد بعد آنجا رفت این کار را کرد حالا نه اینکه جزو سنن باشد حالا اصلاً نقل می کند حوادث نقل می کند ، دقت می کنید ؟ اما این غیر از ، حالا اینها را بنویسیم می گویند ابو بکر ۵۰۰ تا حدیث نوشته بود و دخترش می گوید که دیدم شب ناراحت است دیدم صبح آرام شد گفتم چیست ؟ گفت ۵۰۰ تا حدیث نوشته بودم ترسیدم که بعد از من کسی بیاید اینها را بخواند حالا من با پیغمبر بودم می فهمیدم قرائن را می فهمیدم شواهد حال دستم بود می دانستم مراد جدی چیست یعنی اوضاع چیست اما کسی که بعد از من می آید که اینها را ندیده ممکن بود در شبهه بیافتد .

مثل همین حرفی که محقق قمی دارد که ظواهر حجت است لمن قصد افهامه چنین حرفی دارد من احتمال دادم که این مثلاً کلام برای مثل منی مفهوم باشد کسی که بعد از من بیاید خیلی ملتفت نشود لذا دیشب سوزاندم آن ۵۰۰ تا حدیث را سوزاندم امروز دیگر خیالم راحت شد این احراق حدیث نه به معنای اینکه امر کرده بود ، چون آقایان گرفتند به اینکه ابوبکر امر کرد به احراق حدیث نه ، حدیث خودش بوده خودش شبهه کرد که بعد از من می آیند درست نفهمند درست مطلب سرشان نشود دقت فرمودید ، و خوب کاری هم کرد انصافش ما هم مشکلی نداریم

یکی از حضار : ممکن است فضائل امیرالمؤمنین بوده

آیت الله مددی : ممکن است ، ما بحث امکان را اگر باز کنیم به جایی نمی رسیم صد سال هم عمر کنیم به جایی نمی رسیم ممکن است ، شما می گوید ممکن است من هم می گویم ممکن است بحث ممکن را رهاش کنید . اشکال ندارد ممکن بگویید اما نتیجه اش را هم

درش ممکن بگذارید شما در مقدمات ممکن می گوئید در نتیجه می خواهید نتیجه بگیرید ، خوب نتیجه تابع مقدمات است اگر شما در مقدمه تان ممکن گفتید ، اگر گفتید در نتیجه هم اگر بیاورید من بحثم این است در نتیجه هم نگیرید نتیجه گیری نکنید ، آنجا هم یک اگر بیاورید .

علی ای حال این ربطی به احراق حدیث و این مطالب ندارد اصلا بحث آن نیست بله عمر هم چون عده ای نوشتند و اصلا عمر منع از اکثار حدیث هم کرد اشکالش به ابوهریره این بود که ما از مکه با پیغمبر بودیم اینقدر نقل نمی کنیم تو یک سال و خورده ای اینجا با پیغمبر بودی این همه حدیث نقل می کنی ، گفت برای اینکه من ۲۴ ساعت بودم همراه پیغمبر در مسجد بود دیگر خانه نداشت دیگر چون از اصحاب صفة است دیگر ابوهریره خیلی فقیر مانند بود از یمن آمده بود لذا اصحاب صفة بود در مسجد بود خانه نداشتند اصلا در مدینه یک سکویی بود روی آن سکو می خوابیدند شب ها و مردم هم برایشان چیزی می آوردند چیزی نبود که زندگی داشته باشند ، گفت تو هم در بقیع مشغول خرید و فروش بودی الهاک الصفق بالبقیع ، مشغول خرید و فروش در بقیع بودی لذا تو کمتر با پیغمبر محشور شدی

یکی هم اکثار حدیث است اصلا بعضی ها این هم اختصاص به عمر ندارد عبدالله بن زبیر می گویند که به پدرش زبیر گفت که شما که پسر عمه ی پیغمبر هستید اضافه ی بر اینکه در مکه هم خوب شما اینقدر حدیث از پیغمبر نقل نمی کنید دیگران اینقدر حدیث نقل می کنند ، مثلا عبدالله بن عباس ، عبدالله بن عمر شما چرا اینقدر حدیث از پیغمبر نقل نمی کنید می گویند زبیر گفته که من شک می کنم و پیغمبر فرمود که من کذب علی ، این متعمدا ندارد در نقل زبیر متعمدا ندارد دقت کردید ، نکته را دقت کنید ، حالا این حدیث جزو متواتر لفظی است نزد آنها ، خود این محمود ابو الریة هم تمایزش به این است که متعمدا ندارد و لذا امثال مثل زبیر گفت من حدیث نقل نمی کنم چون پیغمبر گفت من کذب علی فلیتبوء مقعده من النار ، جایگاهش آتش است این را دارد محمود ابو الریة که زبیر کلمه ی متعمد را نقل نمی کرد یعنی مطلق من می ترسم حدیث از پیغمبر نقل کنم درش دروغ باشد آن وقت فلیتبوء مقعده ، غرض دقت فرمودید ؟

اینکه عمر منع کرد سنن بود و لذا این کتاب امیرالمؤمنین هم اولش سنن است ، اولین حدیثش هم هست آمده در کتاب تهذیب آمده است اذا اراد ان يتوضیء ، ان علیا كان اذا اراد ، اذا اراد ببینید این سنن وضوء است ، امیرالمؤمنین می فرمودند به اینکه بیایم سنن پیغمبر را که اصطلاحا این جور می گویند ما اصطلاحا به اصطلاح می گوئیم فریضه و سنت غیر از آنکه در کتاب آمده است فاعسلوا وجوهکم و ایدیکم این در کتاب است ، اما پیغمبر قبل از وضوء در اثناء مثلا دست راست را بر دست چپ ، صورت بر ، این کارها در پیغمبر ، دقت

کردید؟ اینها در جزو سنن بود، ما بیاییم اینها را اول تدوین بکنیم بعدی‌ها اختلاف نکنند، سنن غسل، سنن نماز، سنن مدون بشود نه

کتابه الحدیث

یکی از حضار: می‌خواهد سنن را بردارد که خودش هر کاری که می‌خواهد بکند.

آیت الله مددی: بله احتمالا یکی از عواملش هم این بود، این هم هست احتمالا.

خودش نقل کردند از خودش گفته که مشنأ کمشنأ اهل الکتاب، عرض کردم در میان یهودیان غیر از تورات در سفر دومش که احکام دارد کتابی به نام مشنأ یا میشنأ به قول ایرانی‌ها المثنی، المثنی در تورات بود احکام درش بود ۶ جلد است ۶ باب است دارم من عربی‌اش را دارم ۶ باب است و این به عنوان سنن شفاهی حضرت موسی غیر از مقابل وحی الهی این به عنوان آنچه که حضرت موسی خودشان فرمودند به این عنوان جمع کردند احبار یهود و عرض کردیم یک دفعه‌ی دیگر هم گفتیم ظاهرا عمر با اینکه با یهود مدینه آشنا بوده و عبری بلد بود و تورات را می‌خواند نمی‌دانم هنوز برای من هم روشن نیست با مشنأ مخالف بود در میان یهود هم عده‌ای هستند با مشنأ مخالف هستند.

یکی از حضار: برای همین هم سنن را

آیت الله مددی: آها برای همین بود، می‌گفت این مثل آن می‌شود حرفش این بود آن حرفی که از عمر نقل شده حرفش این بود حالا والله اعلم حالا چون می‌گویم این جا یک ابهامی دارد بعد هم مسائل قر و قاطی شده با هم دیگر نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم.

علی‌ای حال آن وقت این کتاب یک قسمتش سنن است یک قسمتش احکام است که شاید شبیه مثلا بحث احکام که در شرایع آمده است در شرایع مباحث میراث و غصب و اینها را جزو احکام آورده است چون شرایع در کتب فقهی اهل سنت هم نظیر ندارد در شیعه هم اولین کتاب است، ایشان فقه را به ۴ باب تقسیم کرد شرایع این کار را کرد، عبادات، عقود، ایقاعات، احکام. عقود و ایقاعات را دو باب گرفت بعد هم احکام، احکامش هم مثل فرض کنید نکاح و طلاق و غصب و میراث و حدود و احکام مراد است، دقت کردید؟ پس این کتاب سه بخش بوده است یکی اش سنن بوده است روشن شد؟ یکی اش احکام بوده یکی اش هم قضایا بوده است.

قضایا ظاهرا چیزهایی بوده که امیرالمؤمنین در کوفه انجام دادند این آقا که کاتب حضرت بوده آنها را نوشته که چنین پرونده‌ای آمد امام این جور حکم کرد چنین مطلبی آمد امام این جور حکم کرد، قضایا ظاهرا این است، لذا این بخش قضایایش دقت فرمودید چه می‌خواهم عرض کنم، تصادفا توسط عاصم بن حمید این بخش قضایایش به ما رسیده است.

احتمالا شاید در ثبتش ، ضبطش یا مثلا خود امام صلاح نمی دانستند مطالب پشت پرده را بگویند ، یک نکته هایی در باب قضاوت مطرح است نه در باب حکم لذا انصافا روایت محمد بن قیس هم یدور امره بین امرین یا قبولش بکنیم که کشف حقیقی است یا قبولش نکنیم که دیگر اصلا کلا کشف برداشته بشود برگردیم طبق قاعده .

ایشان می گوید صحیح محمد بن قیس بعد شرحی می دهد که حالا من دیگر چون توضیحش را سابقا گذشت تکرار نمی کنم این صحیح محمد بن قیس انصافا ظاهر در کشف حکمی است حقیقی است هیچ نمی شود انکار کرد هیچ جای ابهامی ندارد شبیه همان حرفی هم که از سنهوری نقل کرد .

و اما صحیحة ابی عبیده عرض کردیم صحیح ابی عبیده هم در فضولی نیست ولی بوده است و دیگر حالا بحث های تاریخی خاصی دارد چون این از منفرجات حسن بن محبوب است حالا قبول بکنیم یا نه ، روایت سندنا صحیح است و عجیب این است که مرحوم شیخ صدوق هم این را نیاورده است کلینی و شیخ طوسی هم از ایشان آورده است اما مرحوم شیخ صدوق نیاورده است ، شاید نظر صدوق این بوده که حتی اینجا احتیاط ، چون ولی این دو نفر ولی این دو تا بچه اینها را عقد کردند هر دو ولی ، بعد پسر مرد قبل از بلوغ مثلا یا بالغ شد و مرد ، دختر بعد از مرگ شوهرش بالغ شد شاید نظر صدوق این بوده که اصلا اجازه نمی خواهد ، حلف هم نمی خواهد قسم هم نمی خواهد بخورد چون عقد که صحیح بوده ولی انجام داده الان هم که ما دلیل خاصی نیست بر بطلانش دلیلی نداریم پس ارث را می برد چون آثاری غیر از ارث الان ندارد .

احتمال من می دهم یعنی امروز داشتم ، دیشب و امروز راجع به این حدیث فکر می کردم که صدوق رضوان الله تعالی علیه دقت کردید چه می خواهم بگویم ، شاید ایشان می خواهد بگوید اصلا احتیاج به ، چون در روایت در اینجا دارد تحلف این باید قسم بخورد که من قبول کردم به خاطر اینکه واقعا ازدواج را قبول کنم به خاطر پول نیست ، دقت کردید ؟ ملتفت شدید ؟ شاید صدوق روایت را ، عنایت فرمودید ؟ صدوق روایت را نیاورده گفته حسب قاعده احتیاج به قسم هم ندارد چون عقد از ولی صادر شده عقد ولی هم صحیح است آن طرف فقط چون اثر دیده اش و طی و اینهاست این احتیاج به اثبات دارد که راضی بشود این مانع نباشد ، آن هم که هیچ اثری مترتب نمی شود اثری که الان هست فقط مساله ی به اصطلاح مهر است و مهر را هم طبق قاعده باید بدهد نکته ی خاصی ندارد .

ایشان می گوید این روایت را باید حملش بکنیم بر مساله ی به اصطلاح المقصود من الإجازة لا بد أن یکون نفس الازدواج ، ازدواج درست نیست حالا فارسی نوشته لا التوارث، ولذا أمر (علیه السلام) بحلف الزوجة علی ذلك،

عرض کردم این روایت ابی عبیده یک مقداری مشکل دارد فإنها لو كانت دالة على الكشف الحكمي لكانت دالة على لزوم ترتيب الآثار الممكنة من الزوجية، آثاری که ممکن است وهي ليست إلا الوطاء بعد موت الزوج. نمی فهمم این عبارت را ليست الا الوطاء بعد موت الزوج، مگر اینطور بخوانیم دقت می کنید، دالة على لزوم ترتيب الآثار الممكنة من الزوجية، وهي ليست إلا الوطاء این درپراتز باشد جملهی معترضه است. ترتيب آثار ممکنه بعد موت الزوج، ترتيب آثار را بدهیم بعد از موت زوج که اثرش وطی، بله آقا؟

یکی از حضار: بگویم ليس الا الوراثه بعد موت الزوج

آیت الله مددی: اینجا وطاء دارد، یکی شما وراثه دارد،

یکی از حضار: اینجا وراثه دارد.

آیت الله مددی: على لزوم ترتيب الآثار الممكنة من الزوجية، وهي ليست خیلی عبارت مغلق است هر چه فکر کردیم مگر وهي ليست الا التوارث باید باشد وراثه باشد وطاء خیلی بعید است موت زوج که خوب دیگر وطاء ممکن نیست دیگر.

بله عرض اینکه این عبارت ایشان هم نفهمیدیم بله، آن وقت ببینید إلا أن يقال: این الا ان يقال را به این چسبانده این الا ان يقال را سر سطر باید می نوشت این محقق کتاب الا ان يقال را باید سر سطر می نوشت من چون چاپ جدید می خوانم که ویرایش شده است این الا ان يقال مناقشه در هر دو حدیث است ها نه فقط حدیث ابی عبیده این چون برای من هم شبهه شد لذا گفتم به شما تذکر بدهم این الا ان يقال مناقشه هم در حدیث محمد بن قیس است هم در حدیث ابی عبیده است، دقت کنید.

الا ان يقال: لا دلالة فيهما يعني صحيحه محمد بن قيس و ابی عبیده، على تحقق نفس الملكية والزوجية من السابق. أما إجازة بيع الولد فلأنها ناظرة إلى الآثار، وهي النماء ونحوه.

وقوله (عليه السلام): "حتى ينفذ لك البيع" لا يدل على تحقق البيع سابقا، ومجرد تعلق الإنفاذ بالبيع السابق لا يلزم الكشف الحقيقي، نه انصافا نمی شود قبول کرد يلزم بالكشف، فإن هذا هو مورد البحث في أن الإنفاذ المتأخر يكشف عن تحقق المنفذ سابقا، أو هو بنفسه جزء المؤثر، این بحث را شما دارید می کنید روایت که ظهور در این ندارد می گوید محل بحث را با امیرالمؤمنین که ندارید شما آن کلامی که از امیرالمؤمنین نقل شده این است شما بحثتان این است که آیا اجازه ناقل است یا کاشف است آن بحث دیگری است محل بحث نیست نمی دانم مراد ایشان از محل بحث چیست، محل بحث با امیرالمؤمنین مثلا نفهمیدم مراد ایشان.

أو واسطة بينهما.

وَأما مسألة ، على أي حال انصافاً رواية محمد بن قيس كاشف ، همین طور که شهید اول فرمود خیلی لطیف گفت دالة على صحة الفضولی ودالة على الكشف راست هم می گوید حق با ایشان است چون می گوید اگر این بچه برای ایشان است .

وَأما مسألة الحلف فهي تناسب الكشف الحكمي أيضا، عرض کردیم مساله ی حلف در اینجا چون این الان ابهام دارد که حلف اصلاً چه هست در اینجا آیا برای باب قضاست و اختلافی که شده این بیشتر حلف به آنجا می خورد یا این اصلاً حکم مساله فی نفسه ولو به باب قضا هم نباشد ، خیلی بعید است و لذا عرض کردیم شاید مرحوم صدوق هم رضوان الله تعالی علیه روایت را نیاورده نکته اش این بوده که این ازدواج درست بوده مشکل نداشته است . علی ای حال

یکی از حضار : ارث هم باشد چه اشکالی دارد ؟

آیت الله مددی : نه اشکالی ندارد عقد تام است مشکلی ندارد دیگر چرا قسم بخورد .

نعم، هنا إشكال آخر، و این قسم هم بخورد به خاطر اینکه ایشان قولش مخالف با اصل است ، دیگر من فکر کردم بخواهم شرح باب قضا را اینجا بدهم در حالت مطالعه ی خودم فکر کردم اما دیدم دیگر خیلی خارج می شویم از بحث .

نعم، هنا إشكال آخر، وهو: أنه لو قلنا بدلالتهما على الكشف الحكمي فسريان هذا الحكم في غير مورد النص مشکل، اصلاً قائل نیستیم که حالا سریانش ، إلا بدعوى القطع باتحاد المناط في جميع أبواب العقود. والإينصاف أن المسألة مشكلة جدا، این مساله را خواندیم و انصافاً اینکه مساله خیلی مشکل نیست بعد از اینکه ایشان به اصطلاح گفت مشکل است کسی که اراد ان یسد باباً فتح باباً للاشكال ، فانظر ما في حاشية المحقق الخراساني (قدس سره)، حاشیه ی مکاسب ایشان ، ایشان موارد دیگری هم از فقه مثال زدند که عرض کردم آن روز دیگر احتیاج ندارد و بعد مرحوم آقای نائینی عبارت اینکه ایشان را می آورند بعد هم رد بر ایشان می کند و حدود یک صفحه و نیم شاید نزدیک به دو صفحه بحث ایشان است .

بله تا صفحه ی ۶۶ و بالجملة ، دیگر نمی خوانیم چون دیگر خیلی طولانی شد و آن اشکالات یک مقدارش روشن شده

كما أن الكشف بنحو الشرط المتأخر محال، لاستحالة تحقق الحكم أو المعلول قبل تحقق موضوعه أو علته، كذلك يستحيل تحقق الملك حقيقة حين العقد من حين تحقق الإجازة، عرض کردم من فکر می کنم آن که می تواند مشکل آقایان را حل بکند این نکته ای بود که

ما عرض کردیم اجازه را اینها زدند به مساله ی ملک لذا گفتند موثر در ملک است اگر اجازه را بزنند به عقد این مشکلات حل می شود ، کار اجازه ملک نیست جزء ملک نیست اجازه جزء نیست ، اجازه تثبیت عقد می کنند ، چون عقد لم یصدر این عقد را هم به معنای امر اعتباری بگیریم این به معنای امر ایقاعی اعتباری ملازمه ی بین کتاب و ۲۰۰ تومان درست شد یعنی ارتباط ، این ارتباط ببینید دقت کنید این یک ارتباطی هست گرهی هست اما گره شل است بکشند کنده می شود اجازه این گره را سفت می کند می شود کشف حقیقی چه مشکلی دارد ؟

یکی از حضار : کشف حقیقی و کشف حکمی در آثار کامل یکسانند ؟

آیت الله مددی : نه دیگر

یکی از حضار : اثرشان چه تفاوتی دارد ؟

آیت الله مددی : خوب این در صفحه ی آینده بقي الکلام في بيان الثمرة بين الكشف باحتمالاته ، دقت کردید ؟

عرض کردیم یکی از مشکلات چون نماء بود و ثمره بوده اینها قائل به کشف حکمی شدند بعد می آید ان شاء الله این در صفحه ی ۶۷ عبارت مرحوم شیخ را هم می آورد برای بیان ثمره که در آنجا عرض می کنیم .

ولكن أقوى الوجوه هو الوساطة بين الكشف الحقيقي والنقل التي يعبر عنها بالكشف الحكمي، ولكن لا من باب التعبد الصرف بأن يكون مقتضى القاعدة هو النقل، وإنما ثبت الكشف بالتعبد، بل لأنه هو مقتضى القاعدة، فردا ان شاء الله تعالى

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين